

زمینه و زمانهٔ پدیدارشناسی

جستاری در زندگی و اندیشه‌های

هوسرل و هایدگر

سیاوش جمادی



فهرست

پیشگفتار ۱۳

بخش اول: تمهیدات

۱. زمینه‌ها ۳۹
۲. نخستین گام‌ها ۵۳
۳. پژوهش‌های منطقی ۵۷
۴. اقسام عین ۷۷

بخش دوم: مبانی و نتایج پدیدارشناسی هوسرل

۵. معنای پدیدار و پدیدارشناسی ۸۳
۶. فروکاست یا توقیف پدیدارشناختی ۱۰۳
۷. آنچه باید فروکاسته شود ۱۱۳
۸. حیث التفاتی و مانده‌های پس از فروکاست ۱۱۷
۹. پیشینه حیث التفاتی ۱۲۳
۱۰. تجدیدنظر در حیث التفاتی ۱۲۹
۱۱. مرکزیت من (اگو) و فروبستگی آن ۱۴۳
۱۲. تن و من ۱۴۹
۱۳. بین‌الذهانیت و زیست جهان ۱۶۱
۱۴. حقیقت و تاریخمندی زیست جهان ۱۷۹

بخش سوم: پدیدارشناسی بعد از هوسرل

۱۵. مسئله عمل در پدیدارشناسی هوسرل و تأثیر آن بر هایدگر ۱۸۹
۱۶. نگاهی به جایگاه انسان به نزد هوسرل، هایدگر و سارتر در قیاس با اومانیزم مدرنیته ۲۰۳
۱۷. انگیزه‌ها و غایات عمل (مقایسه هوسرل و هایدگر). ۲۱۷

بخش چهارم: هوسرل و درخشش شاگرد سرکش

۱۸. درآمد ۲۲۹
۱۹. گزارش حوادث (۱۹۰۰-۱۹۱۷) ۲۳۵
۲۰. زندگی و آرمان‌های هوسرل تا سال ۱۹۱۷ ۲۳۹
۲۱. هایدگر و میراث هوسرل ۲۴۷
۲۲. سوانح احوال هایدگر ۲۸۱

بخش پنجم: پدیدارشناسی هرمنوتیکی و هستی‌شناسی بنیادین

۲۳. تمهیدات ۳۳۹
۲۴. اگزیستانس و هستی - در - جهان ۳۴۵
۲۵. اگزیستانسیال‌ها و اگزیستانسیل‌ها ۳۵۱
۲۶. هستی تودستی و هستی فرادستی ۳۵۷
۲۷. طرح و روش ۳۶۳
۲۸. ناپوشیدگی ۳۸۱
۲۹. شرح اصطلاحات مربوط به هستی ۳۹۱
۳۰. پیش مفهوم پدیدارشناسی ۴۰۵
۳۱. شرح دو اصطلاح دیگر ۴۱۱
۳۲. پدیدارشناسی هرمنوتیکی ۴۱۹

بخش ششم: بنیادهای هستی انسان

۳۳. درآمد ۴۳۳

فلسفه نه زاده سودمندی است نه شکوفان گشته هوسی فارغبال. فلسفه ذاتاً سرشته ضرورت فرد است. چرا؟ چون مقصد فلسفه باید جستجوی چیزها آن گونه که هستند باشد؛ فلسفه باید شکار اسب تک شاخ باشد. فلسفه باید چیرگی بر جهان باشد. اما این همه مشتاقی برای آن از چه روست؟ چرا نباید به زندگی فارغ از فلسفه ورزی و به آنچه در جهان یافته ایم قناعت کنیم؟ چرا نباید به آنچه از پیش بوده، به آنچه در آن جا به وضوح فراپیش ماست، بسنده کرد؟ به این دلیل: همه آنچه فراپیش ماست، هر آنچه در آن جاست، تمامی آنچه به ما داده شده، و همه چیزهای حاضر و روشن، در ذات خود جز قطعه‌ای صرف، جز تکه‌ای، پاره‌ای و ته مانده چیزی غایب [و اتر] نیستند و ما را یارای آن نیست که به آن‌ها بنگریم و جای خالی آنچه را در آن جا نیست احساس نکنیم. در هر موجود داده شده، در هر داده موجود در جهان، این خط شکسته ذاتی را... می بینیم. می بینیم که زخم مثله گشتگی آن موجود، درد از اصل بریدگی آن موجود، درد اشتیاقش که در طلب پاره گم گشته خویش است و ناخرسندی خدایی آن به نزد ما ناله سر می دهد... این ناخرسندی همچون دوست داشتن بدون دوست داشته شدن و همچون دردی است که در اعضایی که نداریم حس می کنیم. دلنگی برای آنچه نیستیم، شناخت خویشتن چونان چیزی

پیشگفتار

هوسرل و هایدگر در واقع بنیان‌گذاران دو جریان اصلی پدیدارشناسی هستند که پژوهش حاضر به شرح زندگی و اندیشه‌های آن‌ها اختصاص دارد؛ اما بر حسب طرحی که در نظر است، این پژوهش باید خشت اول و گام آغازین در راه پژوهشی جامع‌تر و گسترده باشد که زندگی و اندیشه پدیدارشناسان دیگر از جمله امانوئل لویناس، ژان پل سارتر، موریس مرلو-پونتی، پل ریکور و رهیافت‌های پدیدارشناختی متفکرانی چون هانس گئورگ گادامر، هانا آرنت، ژاک دریدا، موریس بلانشو و خوسه اورتگا ای گاست را نیز دربرگیرد.

در این پژوهش صرفاً بازخوانی و تکرار پژوهش‌های غربی و آموزش ملانقطی وار اندیشه‌ها فرایند نبوده است. چنان که عنوان کتاب نشان می‌دهد، من کوشیده‌ام تا زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و زندگی‌نامه‌ای پیدایش و بالاش پدیدارشناسی را از فرانتس برنتانو و حتی از مباحث حکمت مسیحی و اسلامی قرون وسطی پی‌گیرم، و جهان پدیدارشناسان را در مناسبت با متن و زمینه تاریخی و زندگی‌نامه‌ای آن‌ها و در بستر چالش‌های فلسفی و غایات روشنفکران اروپایی شخصاً موضوع پژوهش قرار دهم.

برای من بسی آسان‌تر بود که یکی از تاریخچه‌های پدیدارشناسی یا یکی از آثاری را که در شناساندن این جنبش نگاشته شده است به فارسی برگردانم. البته این نه بدان معناست که ترجمه چنین آثاری در نظر من بسی ارجح و، از آن بدتر، زائد می‌نماید. اگر من پژوهش را به ترجمه ترجیح داده‌ام دلایلی داشته‌ام که البته مطلق و ابطال‌ناپذیر نیستند. بر این باورم که اگر ترجمه را بیش‌تر به آثار اصلی پدیدارشناسان

زمینه‌ها

تجربه نشان داده است که ذهن بشر قادر است به وساطت معلومات، قوانین، شیوه‌ها و نحوه‌های ربط، اضافه، کاهش و ترکیب، و استدلال عقلی و حکمت بحثی، مفهومی و نظری، نظام و ساختاری برای بیان چگونگی ادراک ماسوای خود - عالم خارج، نفس، خود ادراک و... - سامان دهد که دست کم تا زمانی که دیگری نظامی خلاف آن نساخته است، معقول و حقیقی بنماید.

بارکلی بر آن بود که وجود همان مُدْرک است؛ پس، ماده وجود ندارد. ادله وی به‌ویژه در سه مکالمه بین هیلاس و فیلونوس^۱ چندان متقاعدکننده می‌نماید که لنین، یکی از سرسخت‌ترین مخالفان او، می‌گوید: اگر همه فیلسوفان جهان نیز جمع شوند، نخواهند توانست آرای بارکلی را رد کنند.

این ادله برخی تجربی هستند و برخی عقلی. در مورد اول می‌توان از مثال معروف آب ولرم سخن گفت و در مورد دوم، مثلاً، می‌توان گفت آشکارا تناقض آمیز است که قائل شویم به این که موضوعات حواس ما خارج از تمامی اذهان یا در موادی فاقد عقل وجود دارند. از میان گفته‌های بارکلی چیزی که البته قانع‌کننده‌تر می‌نماید آن است که هیچ چیز در جهان جز به واسطه ادراک ما یا جز برای ما وجود ندارد، اما او در مکالمات تا آن جا پیش می‌رود که عالم ماده را اساساً انکار می‌کند. از همین رو، بارکلی را می‌توان نماینده بارز ایدئالیسم سوپزکتیو خواند. او در پاسخ این ایراد که اگر، مثلاً، درختی مورد توجه یا در معرض نگاه ما واقع نشود، پس وجود نخواهد داشت، می‌گفت: خدا همیشه همه چیز را ادراک می‌کند. اگر خدایی نمی‌بود،

1. *Three Dialogues Between Hylas and Philonous*